

پیوند نظریه دولتهای ناکام با دومینوی انقلابهای رنگی در منطقه اور - آسیا

محسن خلیلی*

دیباچه

انتخابات در کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، کمابیش شبیه به یک معضل شده است زیرا برگزاری آن از یک سو می‌تواند به طرزی عامدانه و عالمانه مورد اعتراض کشورهای غربی و به ویژه آمریکا قرار گیرد تنها به آن دلیل که منفذی برای پیاده سازی «تغییر رژیم»^(۱) است؛ از دیگر سو، عدم برگزاری آن هم نشانگر تداوم ساختار اقتدارگرایانه حکومتی است که بازهم می‌تواند مورد اعتراض چشمهای ناظر جهانی و به ویژه آمریکاییان هوادار دموکراسی‌سازی جهانی قرار گیرد. اکنون این پرسش که «چه کار خواهید کرد اگر متوجه شوید که در یک پروسه انتخاباتی به رأی شما توجهی نشده و یا در مسیر برگزاری انتخابات، تقلب صورت پذیرفته» وضعیتی را پدید آورده است که به درستی می‌توان آن را «دشوارة منطقه اور- آسیا» نامید. به نظر می‌رسد مفهوم «انقلاب رنگی» که زنجیروار رخ داد به افسانه شبیه نیست بلکه یک «وضع واقعی» است و از همین روی ستونهای اقتدارگرایی یکی پس از دیگری فروخواهند ریخت. حتی اگر سعی کنیم دخالت‌جوییهای

* دکتر محسن خلیلی، استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد است. (Kalilipolitical@yahoo.com)

1. Regime Change

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال چهارم، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۶، صص ۱۵۴-۱۲۹

نو محافظه‌کاران آمریکایی را در «ساخت و ساز دموکراسی»^(۱) و یا «مدیریت پروسه دموکراسی»^(۲) بپذیریم باز هم نمی‌توانیم ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نادرست و کما بیش عقب‌افتاده کشورهای اور- آسیا را فراموش کنیم. انقلابهای رنگارنگ در منطقه اور - آسیا حالتی شبیه به یک دومینو را یافته است. اگر بخواهیم بفهمیم که چرا انقلابهای رنگی^(۳) در این منطقه به طرزی سلسله‌وار در حال وقوع است می‌توانیم از مفروضه‌ها و فرضیه‌های گوناگونی بهره بگیریم ولی نگارنده مایل است با بهره‌گیری از مفهوم «دولت ناکام»^(۴) نشان دهد که چندان نمی‌توان به نظریه توطئه متعهد شد و یکسره از دست‌مربی و نامریی آمریکا سخن به میان آورد؛ بلکه می‌بایست از یک پویا همزمان گسترش‌یابنده بهره گرفت که در آن هم وجه عامدانه دخیل در وقوع انقلابهای نرم،^(۵) مورد امعان نظر قرار گیرد و هم جنبه غیر عامدانه دخیل در روی دادن انقلابهای مخملین،^(۶) به بحث گذاشته شود. بنابراین به نظر می‌رسد: باورهای نو محافظه‌کاران آمریکایی مبنی بر هژمونی بی‌چون و چرای آمریکا، از یک سو، سبب شده است فعال‌گرایی مداخله‌جویانه جهانی هم راستای دموکراسی‌سازی جهان‌گرایانه قرار گیرد. بنابراین سیاست «تغییر رژیم»، استراتژی روشن آمریکاییان است. از دیگر سو، ساختار ناکارآمد و فروپاشیده دولت‌های ورشکسته که می‌تواند مبنای بی‌نظمی منطقه‌ای و توسعه تروریسم و بنیادگرایی باشد، استراتژیست‌های آمریکایی را به این دستاورد رسانده است که از هر طریق که می‌توانند می‌بایست در ساختار این دولت‌ها و حکومت‌ها، تغییر و تحول ایجاد کنند.

برخی جنبه‌های آغازین درباره سیاست خارجی آمریکا

اگر کشوری بتواند توانمندی خود را نزد دیگران و دیگر دولت‌ها مشروع جلوه دهد

-
1. Manufactured Democracy
 2. Managd Democracy
 3. Colorful Revolution
 4. Failed State
 5. Soft Revolution
 6. Velvt Revolution

در برابر پیاده ساختن خواسته‌هایش با مخالفت‌های کمتری روبه‌رو خواهد شد. در تقابل دو مفهوم قدرت نرم، به معنای جذابیت فراملی فرهنگ یک کشور^۱ و قدرت سخت، به معنای توانایی نظامی، سیاسی و اقتصادی برای اجبار، اکنون ایدئولوژی و فرهنگ جذاب آمریکایی‌ها به همراه تکنولوژی‌های ارتباطاتی و وابستگی متقابل سبب شده است. اصول لیبرالیسم بر نهادهای بین‌المللی اقتصاد حاکم شوند و این نیروی ذخیره را به آمریکایی‌ها هدیه داده است که قدرت سخت را پشتوانه پیاده سازی قدرت نرم کنند. جهانی شدن سرمایه و سرمایه‌داری، گسترش دموکراسی، گسترش حقوق بشر و در نهایت گسترده‌سازی مولفه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهانی شدن آرام آرام به آمریکاییان نقش «حافظ و ضامن اصلی نظم‌های فرامنطقه‌ای و جهانی»،^۲ را بخشیده است، تا جایی که سایر کشورها نیز به دلیل درونی کردن ذهنی هژمونی دموکراتیک آمریکا، بیشتر مایلند در پروسه‌های جهانی سازی دموکراسی توسط آمریکاییان، شراکتی پایدار، داشته باشند. دو سنت آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی که در دیپلماسی آمریکایی‌ها تداوم یافته‌اند سبب تلفیق دو نتیجه متضاد در سیاست خارجی این کشور شده است؛ زیرا مداخله و عدم مداخله ناشی از رئالیسم و ایده‌آلیسم را به کار ویژه‌های بنیادین سیاست خارجی آمریکا مبدل نموده و سبب شده است که کاربرد قدرت نظامی آمریکا جهت ترویج یا اجبار به تغییر در سیاستها و اقدامهای داخلی سایر کشورها، به تدریج اصلی طبیعی قلمداد گردد. بنابراین، ترویج دموکراسی، تجویزی برای مداخله و ضمانت آینده آمریکا شده است.

هنگامی که مردمی در صدد برگزاری انتخابات آزاد و برقراری دموکراسی مشروطه می‌باشند ایالات متحده و جامعه بین‌المللی نباید تنها به کمک اکتفا کند بلکه باید نتیجه آن را نیز تضمین نماید.^۴ سیاست خارجی آمریکا محصول ایفای نقش هم زمان چهار دسته از بازیگران است که از یک سو، رییس‌جمهور در کانون منظومه و رییس دیپلماسی؛ و از دیگر سو، مشاوران رییس‌جمهور، سازمان اداری منظومه و زمینه‌سازان شکل‌گیری

یک تصمیم یعنی کنگره، گروه‌های ذی‌نفوذ و افکار عمومی قرار دارند. ولی جمهوری خواهان معتقدند نظام سیاسی آمریکا به نحوی سازمان داده شده که مسایل داخلی خود به خود حل و فصل می‌شوند و کار رییس‌جمهور، تمرکز بر روی سیاست‌خارجی است. به همین جهت است که تغییرات عمده در سیاست‌خارجی ایالات‌متحده آمریکا در زمان جمهوری‌خواهان امکان‌پذیر می‌شوند.^(۱)

آمریکاییان به مرور از انزواگرایی به مداخله‌گرایی جهان‌پیمان روی آورده‌اند زیرا هم رشد شگفت‌آوری در شاخصهای قدرت ملی داشته‌اند و هم برای خود رسالت تاریخی- فرهنگی قابل هستند. نوعی تکلیف‌گرایی تاریخی- ایدئولوژیک در سیاست خارجی آمریکا وجود دارد که از آن با عنوان «ویلسونیسیم در چکمه»^۵ نام برده‌اند زیرا نخبگان آمریکا بر این باورند که حتی با قوای نظامی می‌بایست به نهادینه کردن آرمانهای ایده‌آلیسم وودرو ویلسون پرداخت. سیاست‌خارجی آمریکا، پس از فروپاشی شوروی، دچار بحران جهت و معنا شده بود زیرا «ستاره قطبی راهنمای» سیاست‌خارجی آمریکایی‌ها از میان رفته و دیگر دشمنی وجود نداشت که بتوان تمامی دشمنی‌ها را متوجه وی کرد. حادثه یازده سپتامبر، دموکراسی‌سازی را به امنیت ملی و داخلی آمریکا پیوند زد؛ به باور نخبگان استراتژیست آمریکایی، تروریسم و بنیادگرایی، که هر دو به طرز هم‌زمان به تغذیه همدیگر می‌پرداختند و به مثابه یک مار دو سر محسوب می‌شدند، ناشی از دور باطل تعامل حکومت‌های اقتدارگرا، گروه‌های مذهبی ضد مدرن، فقر و ناامیدی بودند و به همین دلیل، اصلاحات دموکراتیک می‌بایست اولویت استراتژیک آمریکایی‌ها قرار گیرند.^(۱) کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، مبانی تازه‌ای را

۱. تغییر در اوضاع ویتنام، شوروی، طالبان و صدام حسین، نمودی از این وضعیت است. گرچه وایل معتقد است که در هنگامه بحران، «اصل اجتماع یا سیاست اجماع عقاید»، در آمریکا اجرا می‌شود: زمانی که مسایل مهمی با طبیعت بالقوه تفرقه‌انگیز همانند جنگ ویتنام، سیاست در برابر چین یا حقوق مدنی ظهور پیدا می‌کند، گرایش رهبران ملی دو حزب به سوی اتخاذ شیوهای میانه می‌باشد به طوری که از افراط‌ها و تفریط‌ها جلوگیری شود. بنابراین مقوله‌ای ظهور پیدا می‌کند که از آن به عنوان اجماع عقاید نام برده شده است که عبارت است از توافق وسیع براساس گرایش‌ها نسبت به نظام سیاسی و مسایل و مشکلات سیاسی که بسیاری از مردم آمریکا در آن شرکت می‌کنند.

برای سیاست خارجی آمریکا طراحی و تدوین کرده است که نشان می‌دهد آمریکاییان، در راستای منافع ملی تازه تعریف شده خود براندازی دولتهای ناکام و سیاست تغییر رژیمهای غیرمستول را به طرزی علنی، راهکار سیاست خارجی خود قرار داده‌اند:

۱. نهادینه کردن مردم سالاری و حکومت قانون در کشورهای خارجی براساس اقتصاد بازار و احترام به حقوق بشر؛

۲. تلاش برای تعمیم فناوری اطلاعات در مناطق محروم از منافع جهانی شدن و مردم سالاری؛

۳. تقویت دیپلماسی مردمی؛

۴. ارتقای سطح زندگی کشورهای فقیر؛

۵. مقابله با روند رو به گسترش کشورهای ضعیف و شکست خورده؛

۶. کمک به حل مشکلات کشورهای ضعیف از طریق جامعه بین‌المللی؛

۷. توسل به دیپلماسی پیشگیری و توجه به ابزارهای سیاسی و اقتصادی برای

کنترل درگیرها پیش از رسیدن به آستانه خشونت حتی با تمسک به اقدام نظامی؛

زیرا جهان آینده در صورتی شاهد صلح دموکراتیک، که بسیار به نفع منافع

آمریکاست، خواهد بود که:

۱. معیارهای دموکراتیک چیره شوند و این معیارها برای همکاریهای

اقتصادی و آسایش همگانی مناسب باشند؛

۲. تضادهای تند عقیدتی وجود نداشته باشند و در عین واقعی بودن

تفاوتهای فرهنگی، کشورها به همدیگر نزدیک شوند؛

۱. فروپاشی شوروی و ظهور قطبهای جدید اقتصادی سبب شد نقش آمریکا در نظام بین‌الملل افول یابد ولی در پروژه آمریکای قرن جدید که توسط نو محافظه‌کاران و روسای مجموعه‌های صنعتی و نظامی مطرح شد آمریکا از پارادوکس ابرقدرت بودن نجات یافت زیرا یک ابرقدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی نمی‌توانست در فضای پس از جنگ سرد که مشحون از شعارها و اقدامهای مبتنی بر حقوق بشر، حفظ محیط زیست و گسترش جهانی سازی فرهنگی بود از قدرت نظامی خود استفاده کند. حادثه یازده سپتامبر ناجی آمریکایی‌ها شد زیرا قدرت سخت را پشتوانه سخت‌افزاری پیاده ساختن قدرت نرم و دموکراسی‌سازی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قرار دادند.

۳. سطح پیشرفته‌ای از همکاری‌های سیاسی میان دولتها به دست آید.

اگر در فضای جنگ سرد پس از پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا در تقابل استراتژیک با شوروی و برای حفظ هژمونی مجبور بود حتی از رژیم‌های سیاسی سرکوبگر و اقتدارگرا حمایت کند و ویلسون‌یسم را به نفع جکسون‌یسم کنار بگذارد؛ اما اکنون با فروپاشی شوروی، سیاست خارجی آمریکای ابرقدرت که سر سلسله نظام تک قطبی است می‌بایست در تقابل با دشمن فرضی دیگری که به طرزی مبهم تروریسم بنیادگرا نامیده می‌شود، از دموکراسی سازی جهان‌گرایانه حتی با توسل به قدرت نظامی حمایت کند؛ پدیده‌ای که نو محافظه‌کاران بر آن پافشاری می‌کنند.

مروری بر باورهای نو محافظه‌کاران آمریکایی

ریشه‌های برنامه سلطه یک‌جانبه آمریکا بر جهان از طریق تفوق نظامی مطلق که پس از یک قطبی شدن جهان در سال ۱۹۹۱ میلادی، میسر گردید به سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی بر می‌گردد. در دهه هفتاد میلادی، ائتلاف میان جناحهای افراطی درون و برون حکومت به طور مشخص شکل گرفت. برنامه سیاسی آنان عبارت بود از: متحد ساختن جامعه آمریکا از راه جنگ، بسیج مداوم و تضمین برتری استراتژیک همه جانبه آمریکا. منشا این برنامه که خواستار رویارویی همیشگی جامعه آمریکا با یک دشمن عمده است و می‌خواهد حکومتی به کل مستقل از جامعه برقرار سازد به زمانی بازگشت می‌کند که راست رادیکال، علیه سیاست تشنج‌زدایی میان دو ابرقدرت شرق و غرب وارد عمل شد. شکست سیاست دتانت، نوعی اشتراک نظر میان جناح راست رادیکال حزب جمهوری خواه به رهبری رونالد ریگان، عناصر انتقام‌جویی دستگاه امنیت ملی و ناکامان از شکست ویتنام، از سویی؛ و نومحافظه‌کاران حزب دموکرات که از جناح افراطی و ضد کمونیست این حزب سر برآورده بودند، از سوی دیگر، به وجود آورد. این گروه برای برقراری دوباره برتری استراتژیک آمریکا، یک برنامه عمل سیاسی و عقیدتی بسیار محاسبه

شده به منظور مدفون ساختن سیاست تشنج‌زدایی در پیش گرفت. در رهیافت جدید، جنگ، ابزاری مشروع برای سرکوب هر نوع مقاومت در راه برتری استراتژیک آمریکا، کاربردی فراوان می‌یافت و از سوی دیگر، همسویی رهبران کشورهای مهم در هر منطقه با سیاستهای آمریکا، به تنهایی کافی نیست بلکه مسئله این است که از اساس باید همسویی کشورها با آمریکا، از اتکا به نقش نخبگان سیاسی خارج و به روندهای اجتماعی پیوند بخورد. نوعی مهندسی اجتماعی ملل و اقوام مختلف برای هم‌گرایی با نظم مطلوب آمریکایی و جنگ دائمی با همه معارضان در همه عرصه‌ها، برآیند تثبیت راهبری دکترین امنیت ملی نو محافظه‌کاران آمریکایی است که شامل تفوق و برتری کامل، عملیات پیشدستانه، و تغییر رژیم می‌شود.^۱ همان‌گونه که رابرت کاپلان بر «بهره‌گیری از نیروی نظامی برای اشاعه دموکراسی» به مثابه ده فرمان امپراتوری^۲ در جهت مهندسی جامعه امن و ایمن جهانی، پافشاری می‌کند، اقلیت تیم امنیت خارجی جرج بوش، نیز بر ایجاد تغییرات در آسیای غربی و خاورمیانه، از طریق تغییر رژیمها و پیاده کردن مهندسی اجتماعی و انسانی^۳ اصرار می‌ورزند. نو محافظه‌کاران از میان مکتبهای فکری چیره بر امنیت‌سازی و سیاست خارجی آمریکا (هاملیتونیسیم، جکسونیسیم و ویلسونیسیم) نوعی نوویلسونیسیم را پیشه خود ساخته‌اند که ترکیبی از ویلسونیسیم و ریگانیسیم است که قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری را به صورت مجموعه‌ای از ایده و عمل به منصفه ظهور رسانده است. نو ویلسونیسیم نو محافظه‌کاران آمریکایی بر دو عنصر استوار شده است: ۱. تخریب سازنده؛^۴ ۲. انقلاب دایم دموکراتیک،^(۵)

بنابراین، دموکراتیزه کردن دیگران، تنها راه مقابله با شکل‌گیری افکار و اعمال متعارض با ارزشهای آمریکایی محسوب می‌شود؛ افزون بر آن که با بهره‌گیری از آموزه‌های تروتسکی، شومپیتر، اشتراوس و کریستول بر این نکته اصرار می‌ورزند که می‌بایست از یک سو، به حفظ قدرت نظامی غیرقابل رقابت برای ایجاد نفوذ در شکل دادن به حوادث و

1. Creative Destruction
2. Permant Dmocratic Revolution

کنترل بازیگران و منابع، نقشی فعال در فورماسیون سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی آتیه دنیا ایفا کرد و از دیگر سو، با تغییر مدلها، عوامل و روشهای نامطلوب و ناکارآمد به رویکردها و ساختارهای مناسبتر و کارآمدتر، زمینه انقلابی دموکراتیک، فراگیر و جهان شمول را فراهم آورد.^۸ نومحافظه کاران معتقدند دموکراسی، در بطن قدرت نظامی تداوم می‌یابد و به همین دلیل کشورهای حامی دموکراسی می‌بایست از بالاترین میزان قدرت برخوردار باشند تا فرصت برای نیروهای دموکراسی ستیز، فراهم نیاید. بنابراین، استبداد توسعه طلب را که مانع اشاعه ارزشهای فردی، آزادی خواهی و گسترش سرمایه‌داری محسوب می‌شود می‌بایست به چالش گرفت، آنها را مجبور به ایجاد فضای باز کرد و در غیر این صورت، دچار تغییر و تحول ساخت؛ زیرا، امنیت از طریق کمک به فرایندهای دموکراتیزه کردن فزونی می‌گیرد و هر چه قدر کشورهای بیشتری، دموکراتیک گردند، امنیت آمریکا تحکیم می‌شود و در بلندمدت موجب اقتدار وسیع‌تر ارزشها و الگوهای آمریکایی می‌گردد.^۹ بنابراین، کمک به وقوع انقلابهای رنگی، به باور نومحافظه‌کاران، سبب چیرگی بلندمدت آمریکا، تضمین امنیت پیرامونی آمریکا و کاهش قدرت تروریسم بنیادگرای متخاصم با منافع ملی آمریکا می‌گردد.

انقلاب رنگی: چیستی ماهیت و چگونگی وقوع

بلغراد سال ۲۰۰۰ میلادی و کیف سال ۲۰۰۴ میلادی به همراه بیشکک در سال ۲۰۰۵ میلادی، انقلابهایی بدون خون و خشونت را تجربه می‌کنند که منجر به سرنگونی حکومت‌های غیردموکراتیک می‌شود. چهار واقعه با یک سناریو انتخاباتی صورت می‌گیرد، برندگان تقلب می‌کنند، بلزندگان تظاهراتی خود جوش و وسیع راه می‌اندازند و در نهایت با انواع حمایت‌های پنهان و آشکار، مخالفین به پیروزی می‌رسند. مخرج مشترک انقلابها، انتخابات است جایی که حکومتها برای حفظ قدرت، محکوم به تقلب وسیع و گسترده می‌شوند. نظارت یا مونی‌تورینگ دقیق و وسیعی صورت می‌گیرد تا انتخابات در فضایی

شفاف و آزاد برگزار گردد و سپس نتیجه‌ای که دلخواه است به دست می‌آید؛ زیرا انقلابیون انقلابهای رنگی از سرنگون کردن حکومت کمتر سخن به میان می‌آورند بلکه همواره تکرار می‌کنند که تنها به دنبال پیروزی دموکراسی در روند انتخابات هستند. ریشه انقلابهای بدون خون^(۱) یا انقلاب مهربان و رئوف^(۲) به رخدادهایی بازگشت می‌کند که در شانزدهم نوامبر و بیست و نهم دسامبر ۱۹۸۹ میلادی در چکسلواکی اتفاق افتاد و طی آن، گوستاو هوزاک کنار رفت و الکساندر دوبچک و واسلاو هاول روی کار آمدند. اصطلاح چک^(۳) و اسلواکی^(۴) انقلاب آرام، مخملی و بی خون، بیانگر روندی دموکراتیک در سرنگونی یک حکومت اقتدارگرا بود. انقلاب رز^(۵) در گرجستان نیز با ورود میخائیل ساکاشویلی به صحن علنی مجلس در نوامبر ۲۰۰۳ میلادی کلید زده شد در حالی که شاخه گل رزی را نیز در دست داشت و سخنرانی ادوارد شواردناده را بر هم می‌زد. در مراحل بعدی مبارزات سیاسی و انتخاباتی، ساکاشویلی از مبارزه مقتدرانه دولت با فساد و رشوه، اعاده تمامیت ارضی کشور، بازگرداندن جمهوریهای آبخازیا، اوستیایی جنوبی و آجاریا به خاک اصلی، توسعه پیشرفت، ارتقا رفاه مردمی، الحاق به ساختارهای یورو- آتلانتیک و برقراری روابط استراتژیک با آمریکا سخن می‌گفت و این در حالی بود که از نظر استانداردهای اروپایی، گرجستان کشوری فقیر و ناکام محسوب می‌شد.^{۱۱} در اوکراین نیز طرفداران ویکتور یوشچنکو که انتخابات را به ویکتوریانو کوویچ واگذار کرده بودند با لحن دخالت‌جویانه آمریکا، برخورد میانجی‌گرایانه سولانا و دعوت به نافرمانی مدنی با بهره‌گیری از روبان، شال گردن، روسری و دستکش نارنجی، دست به مقاومت‌های غیرخشونت‌آمیز زدند و با تکیه بر ائتلافی از نظر سنجی‌های غربی و مشاوره‌های حرفه‌ای به وسیله نهادهای غربی دولتی و غیردولتی و با نمایشهای توده‌ای عظیم در میدان استقلال کیف،^(۱۱) انقلاب نارنجی^(۱۲) را به پیروزی رساندند. انقلاب لاله‌ای^(۱۳) قرقیزستان که در آغاز صورتی،

1. Bloodless Revolution
2. Gentle Revolution
3. Sametova revoluce
4. NeZna revolucia
5. Rose Revolution

لیمویی، ابریشمی، نرگس زرد و کاغذ سنباده نامیده می‌شد^{۱۳} با فرار عسگر آقایف به سرانجام رسید زیرا ناخشنودی مردم از ناتوانی حکومت در برقراری یک روند آزاد، عادلانه و شفاف سبب می‌شد که مجامع غربی با تکیه بر نظریه «عدم تطابق انتخابات با استانداردهای بین‌المللی» تغییر حاکمیت در نتیجه تظاهرات خیابانی را رقم زنند. اصولاً به نظر می‌رسد انقلاب گلها، ویژه جوامع پسا کمونیستی اروپای مرکزی و خاوری باشد که از آن برای دستیابی غیرخشنوت‌آمیز به استقلال ملی، دموکراسی و لیبرالیسم، بهره‌گیری می‌شود.^(۴) اما روس‌ها که اکنون بر سر منطقه اور-آسیا درگیر یک «بازی بزرگ جدید»^(۵) با آمریکایی‌ها شده‌اند این انقلاب را «کودتاهای ساخته آمریکا»^(۶) می‌نامند گرچه برخی معتقدند که روس‌ها نقش مؤثری در تغییرات دموکراتیک داشته و نمی‌خواسته‌اند شائبه بروز جنگ سرد تازه را در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان میان غرب و روسیه دامن زنند؛^{۱۴} اما به هر جهت سیاستهای تغییر رژیم با توسل به انقلابهای رنگی که آمریکاییان پیشه خود ساخته‌اند ناشی از ضرورت‌های ژئوپولیتیک، اولویتهای ژئواکونومیک، نگرشهای ارزشی مبتنی بر تکلیف‌گرایی اخلاقی، تغییر نقشه سیاسی، دگرگون‌سازی مرزهای ارزشی و متحول ساختن جغرافیای منطقه اورآسیاست. یک ارزیابی عمومی از وضعیت کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز نشان می‌دهد که با توجه به انواع شاخصهای کشورداری، سیاست در این کشورها عموماً مبتنی بر ویژگیهای شخصیتی، طایفه‌ای و قبیله‌ای است و نه نظریه‌های مدرن مملکت‌داری؛ بی‌ثباتی سیاسی، کمبود تجربه کافی حکومت‌داری

1. Maidan Nezalezhanosti

2. Orange Revolution

3. Tulip Revolution

۴. گرچه این مفهوم و نوع دستاوردی که داشته آن قدر برای مخالفان حکومت‌های موجود طمع‌زا بوده که بسیاری را وادار کرده است دست به کپی‌برداری از آن بزنند. در ارمنستان آرام کار اپتیان، در آذربایجان گروه YOX با گزینش رنگ سبز، در بلا روس گروه Zubr به رهبری میخائیل مارینیچ و با سمبل پرچم سفید قرمز سفید و در مولداوی (Wikipedia.org.color Revolution) این اصطلاح حتی در لبنان به صورت «انقلاب درخت سدر»، در عراق «انقلاب ارغوانی»، و در کویت به صورت «انقلاب آبی»، به تقلید از رخدادهای اور-آسیا، به کار رفت ولی موفقیتی کسب نکرد. (همان)

5. New great game

6. Made-in-America-Coup

مستقل، کاستیهای فرآیند ملت‌سازی، اقتدارگرایی افراطی، فقر فزاینده اقتصادی و خلاء هویتی، حکایت از نوعی آسیب جدی در تار و پود ساختارهای حکومتی این کشورهاست. بهره‌گیری آمریکاییان از این وضعیت، نوعی استفاده کاتالیستی و شتابنده است و نه آن که خود، موجد و مولد وقوع انقلابهای نرم باشند. شیوه وقوع و کیفیت رخداد این انقلابها، حکایتی همسان از روندی واحد دارد:

۱. به دنبال یک تقلب انتخاباتی، اعتراضهای عمومی زیر نظر دسته‌ای از نخبگان که بر ضد دسته دیگری بسیج شده‌اند، سازماندهی می‌شود و این اعتراضها، تغییر حاکمیت را همزاد با آرامش و بدون خون‌ریزی فراهم می‌آورند؛
۲. اعتراضها و تظاهرات علیه نظامهای غیرمردمی و فاسد صورت می‌گیرند، نظامی که به دلیل انواع فسادها، سخت شکننده و لرزان هستند؛
۳. به مثابه پس لرزه‌های زلزله بزرگتری محسوب می‌شوند که پیشاپیش وقوع یافته و انتظام امور را بر هم زده است و اکنون انتظامی دوباره به امور داده می‌شود مانند فروپاشی شوروی؛
۴. انقلابیون آن همگی از سردمداران و مقام‌داران سابق و رژیم پیش از خود بوده و اکنون با شعار اصلاحات اجتماعی، علیه روسای خود شوریده‌اند؛
۵. ویژگی مخملین آنها سبب شده است که از جنگ داخلی و تجزیه دوری ورزند؛

۶. عموماً مبتنی بر انواع «سازمانهای غیرحکومتی»، صورت می‌گیرند که به مثابه «جوخه‌های بین‌المللی دموکراسی»، نوعی فرهنگ متکی بر «جامعه مدنی جهانی» و جهانی‌سازی را نمایندگی می‌کنند.^(۱)

معنی و مفهوم دولت ناکام

در نظریه نظام سیاسی، صرف نظر از تعریف واژه دولت، آن چه که مهم است

۱. رجوع کنید به نمودارهای یک، دو و سه.

عبارت از کار ویژه‌هایی است که هر دولتی می‌بایست بدون در نظر گرفتن ماهیتها و درون مایه‌های ایدئولوژیک، عهده‌دار برقراری و تأمین آنها شود. به نظر می‌رسد وصل به آرمانهای بشری یعنی عدالت، رفاه، آزادی، امنیت و قانون مخرج مشترک کارویژه همه دولتهاست. حکمرانی، مجموعه‌ای از روشهای فردی و نهادهای عمومی و خصوصی است که امور مشترک مردم را اداره می‌کند. حکمرانی، فرآیند پیوسته است که از طریق آن، منافع متضاد یا متنوع را همسان نموده و اقدامهای همکاری‌جویانه اتخاذ می‌گردد. حکمرانی شامل نهادهای رسمی و نظامهایی است که برای تضمین رعایت قانون، قدرت پیدا کرده‌اند و نیز قرارهای غیررسمی و عرفهایی که هم مردم و هم نهادها بر سر آنها توافق نموده‌اند و یا این‌گونه درک می‌کنند که به نفع آنهاست اگر توافق کنند؛^{۱۵} بنابراین انحصار کاربرد مشروع نیروی فیزیکی و زور در داخل مرزهای یک کشور، نمود پدیدار شدن یک دولت کامیاب است؛ اما اگر بر اثر وجود جنگ‌سالاران،^(۱) نیروهای شبه‌نظامی،^(۲) تروریستها،^(۳) بازیگران غیررسمی ضد نظم با کاربست شیوه‌های مافیایی، ضعف ساختاری و تشتت نهادی در توانمندی دولت در زمینه کنترل منازعه‌ها، تنازع و گسست برای مشارکت در قدرت سیاسی ناشی از نوگرایی، طرح تقاضاهای فراتر از توانایی و کنترل دولت، مواجه با ساختاری از حکمرانی شویم که اقتدار قانون و نظم سیاسی در آن افول یافته، مبتلا به نوعی کم‌خونی شده و نیازمند پایه‌گذاری نظم و انتظام نوینی گشته است به طور دقیق با مفهوم ناکامی دولت روبه‌رو گشته‌ایم.^{۱۶} در حقیقت با دولت رو به اضمحلالی روبه‌رو می‌شویم که قادر به تأمین ارزشهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بنیادین و ایجاد تأسیسات زیربنایی اساسی برای شهروندان خود نیست: امنیت، آموزش، خدمات بهداشتی، فرصتهای اقتصادی، حفظ محیط زیست و ایجاد چارچوبی قانونی برای برقراری نظم و سیستم قضایی سالم برای اعمال نظم و مقررات.^(۱) بنابراین، ساختار

1. Warlords
2. Militias
3. Terrorists

عمومی دولت در سیکل معیوبی گرفتار می‌آید زیرا هم مشروعیت و اقتدار بسیار نازل دارد، هم ناکارآمد و ناتوان است، هم مورد وفاداری قرار نمی‌گیرند، به سیاستهای خشن برای بازآفرینی مستبدانه وفاداری روی می‌آورد و به حالت دولت همیشه در حال کوشش و تقلا برای کسب اطاعت‌های اولیه در می‌آید که سرانجامی به جز ورشکستگی نخواهد داشت. پدیده دولت فروپاشیده پس از پایان جنگ سرد، یک پدیده منطقه‌ای با تأثیرات منطقه‌ای بود که پیامدهای آن محدود به نوعی خواسته‌های بشردوستانه برای جمعیتی محدود و نیز بی‌ثباتی برای برخی از کشورهای همسایه می‌شد. اما در زمینه جهانی شدن امروزین و با توجه به پدیدار شدن گروه‌هایی از بازیگران غیردولتی که به طرزی اساسی با برخی ارزشهای بنیادین همچون صلح، ثبات، حاکمیت قانون، آزادی و دموکراسی خصومت دارند یعنی ارزشهایی که مورد قبول و علاقه جامعه بین‌المللی است اصل «دولت فروپاشیده، ناکام و ناتوان»، اهمیت دیگری می‌یابد.^{۱۷}

بنابراین، تقویت دولتهای مستعد شکست پیش از آن که به کام فروپاشی و ناتوانی محض فرو روند، سیاست حساب شده و عاقلانه‌ای است که به نحوی چشمگیر به نظم جهانی، کاهش درگیری، کاهش خسارتها و تلفات مربوط به آوارگان و افراد بی‌خانمان کمک می‌کند. تقویت، بازسازی، تغییر سطوح تصمیم‌گیر سیاسی و اقتصادی و تحولات آرام بازتوانی و نیرومند سازی در چنین دولتهایی، بسیار کم هزینه‌تر از بازسازی دولتها پس از فروپاشی مطلق است. ناتوانی دولت مرکزی در درونی سازی اجبارهای بین‌المللی، شکسته شدن نظم عمومی در همه یا قسمتی از کشور و توسل به تأمین امنیت شخصی با ساز و کارهایی خارج از قدرت و نظارت دولت مرکزی، به ویژه پس از حادثه یازده سپتامبر

۱. رابرت روتبرگ ویژگیهای یک دولت ناکام، شکست خورده و فروپاشیده را این‌گونه بر می‌شمارد: ۱. جنگ داخلی؛ ۲. عدم توانایی در کنترل مرزها؛ ۳. وجود منازعات قومی؛ ۴. رشد خشونت بزهکارانه؛ ۵. عدم توانایی در برقراری امنیت؛ ۶. وجود نهادها، قوای سه‌گانه و نیروهای مسلح ناقص و یا ضعیف؛ ۷. وجود تأسیسات زیربنایی ویران یا رو به تخریب؛ ۸. نبود نظام آموزشی بهداشتی کارآمد؛ ۹. نبود شبکه‌های تأمین اجتماعی؛ ۱۰. کاهش میزان تولید ناخالص ملی و سرانه؛ ۱۱. وجود انواع فسادها؛ ۱۲. ایجاد فرصتهای اقتصادی ناعادلانه برای افراد محدود. (روتبرگ، ۱۳۸۱: ۱۰۵-۱۰۲)

سبب شد که این مسأله طرح گردد که وجود یک دولت ناکام در یک نقطه از دنیا می‌تواند تأثیرات ضد امنیتی بر سایر نقاط دنیا بگذارد. ویژگیهای دولت ورشکسته، موجب گشوده شدن دری برای دخالت بین‌المللی شد و حتی این تعبیر رواج یافت که یک دولت ناکام حتی دیگر نمی‌تواند به اصل خودمختاری و حق تعیین سرنوشت پای‌بند باشد. بنابراین، باید از بیرون بر او تحمیل کرد.^{۱۸} به تعبیر الکساندر وس‌یانیس مفهوم دولت ناکام پس از یازده سپتامبر نوعی قضاوت مبتنی بر پیش‌داوریهای ارزش‌گرایانه تلقی شد. تصویر دولت ناکام عبارت از چهره‌ای از یک دولت بود که در تمامیت عناصر جامع سیاست، اقتصاد، فرهنگ، اجتماع و حقوق شکست خورده باشد. مفهوم دولت ناکام دقیقاً از موضعی برمی‌خاست که آیا یک کشور چنان شایستگی و لیاقتی دارد که از کمکهای بلاعوض یا وامهای بلندمدت کم بهره برخوردار شود؛ در پاسخ به این پرسش، دو قضیه «حکمرانی بد»^(۱) و «حکمرانی خوب»^(۲) مطرح شد. ویژگیهای حکمرانی بد عبارت بود از اتلاف منابع، تولید کالاهای بی‌کیفیت، عدم تخصیص بهینه منابع، بی‌سوادی، مرگ و میر، درآمد سرانه پایین، نوسان و بی‌ثباتی در چارچوبهای حقوقی تنظیمی، زوال مشروعیت و حمایت مردمی، دامن زدن به بحرانهای سیاسی و اقتصادی، تشویق فساد و سرانجام به خطر افتادن امنیت ملی، منطقه‌ای و جهانی؛ نقطه مقابل یعنی حکمرانی خوب که بر دولت بهتر نه لزوماً دولت کوچک‌تر بنیان می‌گرفت دولتی را شامل می‌شد که شفافیت،^(۳) مسئولیت،^(۴) پاسخ‌گویی،^(۵) مشارکت،^(۶) حاکمیت قانون^(۷) و انعطاف‌پذیری^(۸) را پذیرفته و آن را مبنایی برای ایجاد دولت توانمند^(۱) کرده باشد.^{۱۹} (خداوند شش ویژگی یک حکمران خوب که البته منظور از آن عبارت از ساختارها و نهادها و نه اشخاص است از قرار زیر

1. Bad governance
2. Good governance
3. Transparency
4. Respsibility
5. Accountability
6. Participation
7. Rule of law
8. Resposiveness

هستند: ۱. حق اظهار نظر و پاسخگویی؛ ۲. بی‌ثباتی سیاسی و خشونت بسیار کم؛ ۳. اثر بخشی دولت و کارآمدی ساختار حکومت در انجام وظیفه‌های محوله؛ ۴. کاهش بار مالی مقررات و حذف مقررات اضافی و هزینه‌های آن؛ ۵. حاکمیت قانون؛ ۶. کاهش و زوال فساد.^{۲۰}

عقلاً و منطقاً پذیرفتنی است که یک حکومت خوب، هیچ‌گاه خطری برای امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی نیست زیرا به نحو بهینه از امکانات و پتانسیلهای نظام بین‌المللی برای ارتقاء اوضاع داخلی بهره می‌گیرد کاری که سرانجام سبب افزایش کارآمدی نظام سیاسی و در نتیجه مشروعیت و مقبولیت می‌شود. نومحافظه‌کاران آمریکا بر این باورند که دولت‌ها می‌توانند عامل خیر در جامعه باشند و با به عهده گرفتن نقش فعال در جهت بسترسازی تداوم حیات جامعه و مقابله با معضلات و مشکلات از طریق نهادهای مدنی و غیردولتی با نظارت دولت و پشتوانه مالی ساختار حکومت این امکان را می‌یابند که هم از یک سو، دقیقاً به صلح و امنیت جهانی کمک کنند و هم از دیگر سو، حمایت‌های آمریکا را مبنایی برای ارتقا سطح زندگی خود در درون نظام بین‌الملل قرار دهند. پس ازیل زده سپتامبر، مفهوم دولت ناکام، مکانتی مهم در استراتژی امنیت ملی آمریکا یافته است زیرا این دولت‌ها با مرزهای نفوذپذیر، ضعف قانون، ضعف خدمات امنیتی، وجود نهادهای قضایی ناکارآمد، پول شویی، جابه‌جایی اسلحه، پول و انسان، قاچاق، اعتراض‌های قومی، مذهبی و تأمین نیروی نظامی از جوانان فقیر، می‌توانند سبب شکل‌گیری درگیری‌های منطقه‌ای گسترده، کاهش امنیت و تأخیر در روند توسعه شوند. بنابراین، براندازی دولت‌های ناکام، راه انداختن پروسه تدوین قانون اساسی جدید و شکل‌گیری نظام انتخاباتی برای قوام ساختار حکومت حتی با توسل به پروسه انقلاب‌های نرم و رنگی، تاکتیک مقبولی نزد استراتژیست‌های آمریکایی به ویژه در «منطقه حیاتی» نوین، یعنی منطقه اور- آسیا است.

منافع آمریکا در منطقه اور - آسیا

فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، سبب شد منطقه اور- آسیا به مثابه یک مفهوم باز یافته استراتژیک، وارد گفتارهای دست‌اندرکاران سیاست‌خارجی آمریکا شود، تا جایی که بیشترین توجه استراتژیک واشنگتن به این منطقه جلب شد. اور- آسیا امروزه تبدیل به برزخ نظریه‌ها و تحولاتی استراتژیک شده است زیرا پیدایش قدرتهایی مانند چین و هند، نابسامانیهای کشورهای غرب آسیا و دوران گذار بسیار خطرناک در روسیه و شرق اروپا در تلفیق با اتخاذ سیاست جهانی از سوی آمریکا سبب شده، اور آسیا را به عنوان حساس‌ترین منطقه استراتژیک اعمال هژمونی گرینش کند. به ویژه آن که پس از حادثه یازدهم سپتامبر در میان استراتژیستهای آمریکایی این باور شکل گرفت که منبع تهدیدهای امنیتی علیه آمریکا از اور- آسیا شکل می‌گیرد. بنابراین، آمریکا به سنتی‌ترین وجوه اعمال قدرت یعنی داشتن پایگاه نظامی در منطقه روی آورده است. به نظر می‌رسد پایگاههای آمریکایی در ازبکستان، قرقیزستان و افغانستان، همراه با کاهش هفتاد هزار نفره نیروی نظامی آمریکا در اروپا، بیشتر به استراتژیهای نظامی جدید ایالات متحده مربوط باشند تا به نبرد ضدطالبان در افغانستان. نیروی تازه نفس آمریکایی اکنون به پایگاههای جدیدی در بالکان، خاورمیانه و آسیای مرکزی منتقل شده و به صورت یک نیروی واکنش سریع درآمده‌اند. این پایگاهها، بی‌گمان، نه تنها برای سازماندهی امنیت آسیای مرکزی اهمیت نظامی دارند بلکه در میان کشورهای آسیای جنوبی، روسیه، چین و هند نیز در موضع برتری استراتژیک قرار گرفته‌اند. برای اتاقهای فکر آمریکایی، آسیای مرکزی هم منبع سوخت فسیلی است، هم منطقه‌ای است که در آن قدرتهای جاه طلب برای کسب برتری منطقه‌ای در آن تلاش می‌کنند، هم جنگ افزارهای کشتار جمعی در آن در حال گسترش است، هم محل رقابتهای فرقه‌ای و قومی است و هم جایگاه رشد و نمو اسلام مسلح و سیاسی تندرویی است که از نظر آمریکایی‌ها، محرک مهم و منبع

بی‌ثباتی محسوب می‌شود. بنابراین به طور خلاصه: ۱. گسترش سلاح‌های کشتار جمعی؛ ۲. تروریسم؛ ۳. وجود رژیم‌های غیرمستول، طاغی، ناکام و قانون‌ناپذیر سبب شده است منطقه اور آسیا به کانون دل مشغولی استراتژیک آمریکا تبدیل شود. چهار قدرت عمده هند، چین، روسیه و ژاپن به همراه چند قدرت منطقه‌ای مانند اندونزی، استرالیا، ایران، پاکستان، ازبکستان، عربستان، ترکیه، اسرائیل و اوکراین، به طرزی در کنار هم قرار گرفته‌اند که آمریکا مجبور شده است چند استراتژی را به صورت همزاد و همزمان در پیش بگیرد: ۱. رفتار مهارگرایانه؛ ۲. یارگیری جدید استراتژیک؛ ۳. افزایش همکاری‌های دو یا چندجانبه نظامی با دوستان و متحدان اور-آسیایی. این امر نشان دهنده آن است که با توسل به نوعی مک‌کیندریسم جدید به زعم آمریکایی‌ها دو گروه کشور در اور-آسیا شکل گرفته‌اند: ۱. ژئواستراتژیک فعال شامل آمریکا، روسیه، آلمان، فرانسه، چین و هند؛ ۲. قطب ژئوپولیتیک شامل ایران، ترکیه، آذربایجان و اوکراین.

با تکیه بر این تقسیم‌بندی، می‌توان نظریه زیگنیو برژینسکی را در کتاب شطرنج بزرگ پذیرفت که ایران، آذربایجان، اوکراین و قزاقستان به زعم وی می‌بایست کشورهای حایل در مقابل تحرکات روسیه و چین برای دستیابی به منابع طبیعی جمهوری‌های آسیای مرکزی باشند و زیر نظر و نفوذ آمریکایی‌ها قرار گیرند. این امر یادآور بازی بزرگی است که انگلستان و روسیه تزاری در قرن نوزدهم میلادی بر سر ایران، آسیای مرکزی، افغانستان، هند و خلیج فارس راه انداخته بودند و اکنون به نظر می‌رسد تنها شکل و شمایل و نه نوع بازی، تغییر یافته باشد. از همان سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۱ میلادی، همراه با فروپاشی «بلوک کشورهای سوسیالیستی»، مراحل جذب و ادخال این کشورها به سیستم سرمایه‌دارانه تدارک دیده شد. این کشورها در حالی به دنیای غرب پیوستند که جهان وارد مرحله نوینی گردیده بود: جهانی شدن بازار، نقش کلیدی شرکت‌های فراملتی، سرکردگی ایالات متحده آمریکا و چیرگی ایدئولوژی نئولیبرالی. در چنین شرایطی، به کشورهای برآمده از فروپاشی شوروی، کار ویژه به خصوص واگذار گردید: فراهم نمودن

کارگر ارزان، مواد اولیه، علم و دانش و بهترین باقی‌مانده‌های صنعت فضاوردی. این کشورها می‌بایست درهای بازار خود را به روی محصولات خارجی و بازار رقابت باز نمایند و به خصوص، منابع انرژی را به ترتیب به سوی آمریکا، اروپا و چین روانه کنند. امروزه نوعی پارادوکس در اور - آسیا و در رفتار خارجی برخی کشورهای منطقه به چشم می‌خورد. با وجود پیوستن سه جمهوری لتونی، لیتوانی و استونی به ناتو در سال ۲۰۰۳ میلادی، روسیه همچنان امیدوار بود که منطقه مجاور یعنی بلاروس، اوکراین، مولداوی، سه جمهوری قفقاز و پنج جمهوری آسیای مرکزی را زیر نفوذ خود نگه دارد. از دیگر سو، تلاش‌های غرب به رهبری آمریکا برای گسترده سازی ساختارهای پیشرفته گوناگون سیاسی، اقتصادی و نظامی مطلوب خود و به ویژه کوشش آمریکایی‌ها برای ایجاد سازمانهایی نظیر گوام، حضور در منطقه و اجاره پایگاههای نظامی، مادامی که حکومتها همچنان متحد روسیه بودند با مانعی جدی روبه‌رو می‌شد. نوعی نگرانی عمومی در میان حکومتها و جوامع برآمده از فروپاشی شوروی وجود دارد به این معنا که «روسوفوبیا» شدیدی حاکم است و روسها نیز با نامیدن محیط مجاور خود با نامهایی نظیر «خارج نزدیک» و «دکترین مونروئه روسی»، این ترس از روسیه را صورتی واقعی بخشیده‌اند؛ ترسی که موجب حرکت به سوی غرب می‌شود. اما حکومتهای این کشورها همچنان پیوستگی ویژه‌ای با ساختارهای دوره کمونیسم روسی دارند و در برابر امواج نوخواهیها و پیشرفتهای غربی که فوق‌العاده رشک‌انگیز و اجتناب‌ناپذیر هستند، چاره‌ای جز همکاری با روسیه ندارند و در این فضا روسیه تنها حامی آنان تلقی می‌شود. ولی آمریکایی‌ها نیز با بهره‌گیری از دیپلماسی مداخله‌جویانه فعال‌گرا و تهاجمی، نمی‌خواهند دستاوردهای خود را در منطقه اور آسیا مانند گسترش نهادهای غربی، شراکت در پروژه‌های اقتصادی، حمایت از حکومتها، نفوذ در میان روشنفکران، تعیین مسیر انتقال انرژی و اجاره پایگاههای نظامی از دست بدهند. بنابراین، براندازی دومینویی دولتهای نابه‌نجار و روبه‌ناکامی با بهره‌گیری نرم‌افزار گرایانه از سیاست تغییر رژیم و انقلابهای رنگی، آرام آرام

روسیه را تبدیل به بازیگر درجه دوم اور - آسیا نموده و آمریکا را به یک قدرت هژمون مبدل ساخته است.

آسیب‌شناسی دولتهای روبه ناکامی در اور - آسیا

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که بر مبنای مفهوم «خلق جدید شوروی» و آموزه مارکسیستی-لنینیستی «انسان سوسیالیستی»، شکل گرفته بود نوعی بحران هویت پدید آمد که از یک سو کسب هویت نمادین مشترک را مشکل ساخته و معلوم نشده است که جامعه ملی، مدنی، قومی، اسلامی و یا کمونیستی هر کدام به تنهایی و یا ترکیب با همدیگر چگونه می‌توانند بنیانهای یک اجتماع را پی‌ریزی کنند و از دیگر سو، نوع رژیم مناسب از میان رژیمهای دموکراتیک، اقتدارگرا و یا توتالیتر هنوز به درستی و دقت گزینش نشده است. این معضل چهره‌ای واقعی دارد: ملت شوروی سابق مجموعه‌ای بود از ملت‌های متنوع و گوناگون و رنگارنگ و شامل مردمانی که از لحاظ شکل ظاهری و ساختمان جسمانی و سابقه فرهنگی و تاریخی و معنوی به اندازه‌ای که در اندیشه نمی‌گنجد نامتجانس و از یکدیگر دور و مهجور بودند.^{۲۱}

اقتدارگرایی در فرهنگ سیاسی مردمان ساکن جمهوریهای شوروی سابق به شدت ریشه و عمق دارد و کما بیش به یکی از ویژگیهای متداوم ذهنیت حاکم نیز تبدیل شده است. تداوم نظامهای سیاسی اقتدارگرا در طول چند قرن، خود باز تولید کننده فکر و ذهنیت توتالیتری در میان مردمان این منطقه بوده و این نکته درست است که آنان تاکنون در هیچ مقطعی تجربه عینی و واقعی از یک جمهوری دموکراتیک نداشته‌اند. با پایان عمر سیاسی شوروی، کمتر تجربه دموکراتیک دیده و آن چه مشاهده شد نوعی تکثیر گونه‌های متعدد اقتدارگرایی و شبه توتالیتریسم بود. امروزه تردیدهای جدی درباره توانایی نظامهای حکومتی این کشورها برای عبور از چالشهای امروزی وجود دارد؛ هم از یک سو جوش و خروش فزاینده اسلام‌گرایان و سرایت جنبه‌های سیاسی مبارزات اسلامی

به خارج از مرزها،^{۲۲} هم امکان وقوع جنبشهای توده‌ای همانند آن چه که در اندیجان ازبکستان وقوع یافت در سایر کشورهای منطقه و هم از دیگر سو، قلمداد شدن بسیاری از کشورهای این منطقه به مثابه فاسدترین کشورهای جهان همگی نشان می‌دهند که بحران بسی عمیق‌تر از آن است که در نگاه نخست دیده می‌شود. این جمهوریهای وارث تفکر و نظریه استالینی زمامداری، هم نیاز به هویت‌یابی، هویت‌سازی و شناخته شدن دارند و هم نیازمند ساختن جامعه‌ای مدرن، پویا و کارآمد بر فراز ساختارهای شبه ناکام^(۱) خود هستند. جستجو برای ایجاد هویتی که مورد قبول عموم باشد و نیاز به نوعی پیشرفت برای ارتقای سطح زندگی، ایجاد نظم سیاسی موثرتر و عدالت اجتماعی بیشتر؛^{۲۳} تمام آن چیزی است که این کشورها اکنون سخت به آن محتاج هستند. بی‌گمان مسیر رشد و تکامل کشورهای بلزمانده از اتحاد شوروی و بلوک شرق به سوی سیستمهای دموکراتیک پایا و اقتصادهای باز و پر رونق، همچنان مشکل و پیچیده باقی مانده است زیرا به طور عموم، کشورهای این منطقه، فاقد سابقه تاریخی برای ایجاد دولتهای مستقل و توانمند هستند. این کشورها در مسیرهای نادرست قوم‌گرایی و وحدت‌خواهی فرو ملی، سردرگم شده‌اند. جایی که تقسیمهای ناحیه‌ای و ساختارهای ایلی و تباری، اوضاع را وخیم‌تر کرده است. افزون بر آن که رقابت استراتژیک آمریکا، چین، هند، روسیه و اروپا بر سر این منطقه، شرایط و مشکلات خاصی را برای دولتهای کم توان این ناحیه فراهم آورده است. این کشورها با دشواریهای جوامع استبداد زده بلزمانده از فروپاشی شوروی، هم مشکلات اقتصادی ناشی از نظام اقتصادی متمرکز و دستوری شوروی را تحمل می‌کنند و هم هزینه‌های هنگفت انتقال از سوسیالیسم به سرمایه‌داری را در شکل فقر، فساد، فحشا و عقب‌ماندگیهای سیاسی، پذیرا شده‌اند. جایی که رهبران و زمامداران آن نیز با آموزه‌های مدیریت توتالیتری کمونیستی خو گرفته و هنوز نتوانسته‌اند یک نظام دموکراتیک مبتنی بر فرهنگ سیاسی تکثرگرا، انتخاب آزاد، محدودیت قدرت رییس‌جمهور، ادواری

1. Semi-failed states

بودن غیرنمایشی ریاست‌جمهوری و ایجاد و توسعه رسانه‌های گروهی مستقل را شکل دهند. کشورهای این منطقه گرچه راههای متفاوتی را برای بازسازی مشروعیت سیاسی خود در پیش گرفته‌اند از قرار زیر: ۱. آزمودن تجربه خصوصی‌سازی و اصلاحات سیاسی؛ ۲. حفظ و نگهداشت کنترل دولت بر اقتصاد و قدرت مطلقه سیاسی؛ ۳. خشونت و جنگ داخلی تا آستانه تجزیه و سپس تشکیل دولت آستی ملی.

ولی همچنان تمرکز قدرت مطلق در دست رهبران‌شان سبب شده است کامرواییهای کمتری نصیب آنان گردد، آن هم در جهانی که دیگر قدرت مطلقه، پیشینه‌ای در روند سیاست مدرن برای خود نمی‌تواند دست و پا کند. اندیشه استقلال ملی و هویت‌یابیهای متمایز، هنوز نتوانسته است ذهن اکثریت قابل توجه مردم این کشورها را تسخیر کند و این در شرایطی است که اوضاع عمومی زندگی بدتر شده و مردم کمتر حاضر می‌شوند برای ساختارهای فرمانروایانه و زمامدارانه خود مشروعیت و کارآمدی قایل گردند. افزون بر آن، نوعی ایده‌آلیسم بنیادگرای قومی و مذهبی نیز اکنون پتانسیل آن چه را که جنگ سالاری، خشونت و تروریسم نامیده می‌شود فراهم آورده است تا جایی که حربه به دست جنگ طلبان نومحافظه‌کار آمریکایی داده‌اند. کشته شدن جمعه بای نمنگانی در حمله نظامی آمریکا به افغانستان، امیر آسیای مرکزی خواندن نمنگانی به نمایندگی از سوی طالبان، آموزش نیروهای حرکت اسلامی ازبکستان در اردوگاههای طالبان در افغانستان، مبارزه علیه اتحاد شمال به رهبری احمدشاه مسعود، مخفی شدن طاهر یولدشاف رهبر فکری نهضت به همراه طالبان و القاعده و پنهان بودن تشکیلات رهبری حزب التحریر ازبکستان و تاجیکستان^{۲۴} همگی نشانگر این نکته هستند که روند آغاز شکل‌گیری دولتهای ناکام در این منطقه اکنون مشهود است. تنها با این ناهمسانی که برخی از دولت - کشورهای منطقه به واقع ناتوان و فروپاشیده هستند و سرنوشتی آنها به هر طریق ممکن و از جمله دموکراسی‌سازیهایی جهت‌گیرانه امری طبیعی محسوب می‌شود و برخی دیگر از دولت - کشورهای منطقه به واقع به نحوی عامدانه می‌بایست شبه ناکام و در حال

فروپاشی جلوه داده شوند تا نوعی فضای توجیه‌گرایانه برای برپاسازی روند انقلابهای نرم و رنگی در این کشورها پدید آید.

دستاورد

یک وجه تحلیل نظام بین‌الملل آن است که به نحوی ساده‌سازانه بگوییم آمریکا تک قطب قدرت در جهان است و هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد. در این نوع تحلیل، وقوع انقلابهای مخملین، نوعی توطئه آمریکا برای بسط نفوذ محسوب می‌شود و سایر مؤلفه‌ها فراموش می‌شوند. اما به نظر می‌رسد یک تحلیل واقعی نیز وجود دارد و نمی‌توان نو محافظه‌کاران آمریکایی را کاهنان معبد دلفی نامید که قدرت پیشگویی هر پدیده‌ای و انجام هر کاری را دارند. می‌توان به وجود یک کاستی چشمگیر اشاره کرد و آن هم وجود سلسله‌ای از کشورهای ناتوان و ناکام است. از آن جا که این کشورها، قدرت کنترل بر خود را ندارند به شیوه‌ای دومینویی ثابت، نظم و امنیت دیگران را نیز بر هم می‌زنند؛ بنابراین، منطقی است که بتوان آنها را به هر نحو، تبدیل به دولتهایی توانمند و مسئولیت پذیر نمود، زیرا شرارت، فرزند ضعف و ناتوانی است. وانگهی نمی‌توان برای داعیه‌های عیناً موجود آمریکاییان یعنی مداخله‌گرایی فعالانه جهانی، مبانی قانونی، فلسفی و دینی فراهم آورد بلکه تنها می‌توان به اشارت و گذار کرد که «هر چیزی که عینی است واقعی است»؛ آنان اکنون برای داعیه‌های جهاندارانه و جهانگیرانه خود، محیطهای عملیاتی و شیوه‌های اجرایی، فراهم آورده و با کوششی بی‌گیر، سخت در پی پیاده سازی استراتژیهای خود هستند. بهره‌گیری از مفهوم «دولت ناکام» و جایگزینی آن با یک «دولت خوب» با توسل به شیوه «انقلاب رنگارنگ» و هم راستا ساختن بازیگران استراتژیک و ژئوپولیتیک منطقه اور-آسیا در جهت منافع جهانگیرانه آمریکا در حقیقت وجهی واقع‌گرایانه و عینی دارد. زیرا سازنده‌گرایان^(۱) معتقدند عینیات از ذهنیات سرچشمه می‌گیرند؛ اذهان را تغییر دهید و مطابق میل خود دوباره سازی کنید، مطمئن باشید واقعیات عینی مطابق با ذهنهای بازسازی شده شکل خواهند گرفت. □

1. Constructivists

نمودار شماره ۱. دیدگاه دولتهای جامعه کشورهای مستقل

مشترک المنافع درباره پوشش تولید دموکراسی مبتنی بر حمایت غرب

زمان و مکان	گروههای فعال	نماد و نام مردمی	دخالت غربیها	سرویسهای امنیتی و سفارتخانهها
بلغراد اکتبر ۲۰۰۰	مقاومت otpur او تمام شده است gotvye	مشت سیاه در پس زمینه سفید انقلاب شتر مرغ	CNVR	سیا ام‌آی-۶ BND آلمان
مینسک سپتامبر ۲۰۰۱	اختلال ZUbr بوفالو	گاو وحشی نارنجی	OSCE, EUCOE, OSI	سیا ام‌آی-۶ BND آلمان
تفلیس نوامبر ۲۰۰۳	Kmara کافی است	مشت سیاه در پس زمینه زرد	CNV, FH, EU, NDI, OSI, NED, USAID, IRI, OSCE, COE	سیا ام‌آی-۶ BND آلمان
کیف نوامبر ۲۰۰۴	Fora حالا وقت آن است	شال گردنهای نارنجی	CNV, FH, EU, NDI, OSI, NED, USAID, IRI, OSCE, COE	سیا ام‌آی-۶ BND آلمان

نمودار شماره ۲. دلیل انقلابها و عوامل شتابزای آن

زمان و مکان	قدرت و پایداری دولت	قدرت مخالفان	میزان ناامیدی مردم	جامعه مدنی و رسانهها	بازیگران و رقابت
بلغراد اکتبر ۲۰۰۰	ضعیف و ناکام	متحد	بالا	قوی تر از تصور	حاضر
مینسک سپتامبر ۲۰۰۱	قوی	تقسیم شده	پایین	ضعیف	بخش عمده غایب
تفلیس نوامبر ۲۰۰۳	ضعیف و ناکام	متحد	بالا	قوی تر از تصور	حاضر
کیف نوامبر ۲۰۰۴	ضعیف و ناکام	متحد	بالا	قوی تر از تصور	حاضر

نمودار شماره ۳. بگویند آیا انقلاب می‌خواهید؟

انتخاب در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع

انتخاب پیش‌رو	مسئول کنونی / گزینه‌ها	قدرت مخالفان	پاسخ‌های حکومت به پروژه انقلاب	نامیدی مردم، جامعه مدنی و رسانه‌ها	سناریوی احتمالی
قرقیزستان: پارلمان ۲۷ فوریه ۲۰۰۵ ریاست‌جمهوری اکتبر ۲۰۰۵	عسگر آقایف کنار رفت	تقسیم شده	انتخاب انقلاب محکم‌تر کردن سخت‌گیرها	میان‌رو روبه افزایش	انقلاب لاله وقوع پیدا کرد
قزاقستان مارس ۲۰۰۶ ریاست جمهوری	نورسلطان نظربایف دوره سوم یا تعیین جانشین	تقسیم شده	انتخاب انقلاب محکم‌تر کردن سخت‌گیرها	میان‌رو روبه افزایش	انقلاب عقاب طلایی استپ Steppe Golden Eagle Revolution ۳۰٪ آماده
تاجیکستان نوامبر ۲۰۰۶ ریاست‌جمهوری	امام علی رحمانف دوره سوم یا تعیین جانشین	تقسیم شده	انتخاب انقلاب محکم‌تر کردن سخت‌گیرها	بالا	انقلاب درخت چنار؟ Plane Tree Revolution?
بلاروس سپتامبر ۲۰۰۶ ریاست جمهوری	الکساندر لوکاشنکو دوره سوم یا تعیین جانشین	تقسیم شده	انتخاب انقلاب محکم‌تر کردن سخت‌گیرها	پایین اما در حال صعود	انقلاب گاو وحشی؟ Bison Revolution?
روسیه مارس ۲۰۰۸ ریاست‌جمهوری	ولادیمیر پوتین دوره سوم یا تعیین جانشین	تقسیم شده	انتخاب انقلاب محکم‌تر کردن سخت‌گیرها	پایین اما در حال صعود	انقلاب درخت توسکا؟ Birch Tree Revolution?

پی نوشتها:

۱. کالین دونک، «چشم‌اندازهای جدید استراتژی بزرگ آمریکا»، ترجمه اصغر کیوان حسینی، *مطالعات دفاعی و امنیتی*، سال ۱۱، شماره ۴۱، زمستان ۱۳۸۳، صص ۱۰۵-۱۳۲.
۲. حسین حمیدی‌نیا (گردآوری و تنظیم)، *ایالات متحده آمریکا*، تهران: وزارت امور خارجه، چاپ دوم، صص ۵۴۱-۲.
۳. جان جی ایکنبری، *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۳، صص ۲۸۳.
۴. چارلز دلبیو؛ اوجین آر ویتکف، ۱۳۸۲، *سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند*، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: وزارت امور خارجه ۱۳۸۲، صص ۷۸۲.
۵. رحمن قهرمان‌پور، «استراتژی آمریکا در خاورمیانه و روند یک‌جانبه‌گرایی در نظام بین‌المللی» در کتاب علی‌عبداللهی خانی انظارات و تدوین *کتاب آمریکا ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲، صص ۱۱-۴۲.
۶. علی قاسمی، «افکار، ابزارها، نهادها و دکترین امنیت ملی آمریکا»، در کتاب: رضداد درویش [گردآوری و تدوین] *کتاب آمریکا (۷) ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، صص ۴۱۵-۴۲۹.
۷. اصغر زارعی، «دکترین امنیت ملی آمریکا: جهانی سازی و امنیت و امنیت جهانی سازی»، در کتاب: رضداد درویش [گردآوری و تدوین] *کتاب آمریکا (۷) ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، صص ۳۷۷-۴۱۴.
۸. سید کاظم سجادی‌پور، «آمریکا و اوراسیا، عوامل تعیین کننده رفتار و سیر تحول، فرهنگ‌اندیشه، سال ۳، شماره ۹، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۳۷-۱۴۸.
۹. حسین دهشیار، *نومحافظه کاران و سیاست خارجی آمریکا*، تهران: سرایی، ۱۳۸۴، صص ۴۹-۴۸.
۱۰. حسین دهشیار، *سیاست خارجی آمریکا در آسیا*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲، صص ۸۹-۸۶.
11. "Rose revolution," 2006, <http://en.wikipedia.org>.
12. "Orange revolution," 2006, <http://en.wikipedia.org>.
13. "Tulip revolution," 2006, <http://en.wikipedia.org>.
۱۴. محمود واعظی، «الگوی رفتار آمریکا و روسیه در فرآیند تغییرات سیاسی اوراسیا»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۹، بهار ۱۳۸۴، صص ۹۹-۱۲۲.
۱۵. پل استریتن، «حکمرانی خوب: پیشینه و تکوین مفهوم»، ترجمه حمیدرضا ارباب، در کتاب: احمد میدری و جعفر خیرخواهان [به کوشش] *حکمرانی خوب بنیان توسعه*، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۳، صص ۵۴-۱۹۱.
16. "Failed state," 2006, <http://en.wikipedia.org>.
17. Yannis, Alexandros, 2002 "State collapse and its Implications for peace-Building and reconstruction." *Development and Change*, Vol. 33, No. 5, Aug 2002, pp. 817-835.
18. Thomas D. Grant, 2004, "Partition of failed states: Impediments and Impulses." *Indiana Journal of Global Legal Studies*, Vol. 11, Issu 2, Summer 2004, pp. 51-82.
۱۹. مهدی هدلووند، «حکمرانی خوب، توسعه و حقوق بشر»، *حقوق اساسی*، سال سوم، شماره ۴، تابستان ۱۳۸۴، صص ۵۱-۸۶.
۲۰. احمد میدری، «تغییر در سیاست‌های بانک جهانی و پیدایش نظریه حکمرانی خوب»، در کتاب: احمد میدری و جعفر خیرخواهان [به کوشش] *حکمرانی خوب بنیان توسعه*، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۳، صص ۲۵۵-۲۸۷.
۲۱. سیدعطا تقوی اصل، *ژئوپولیتیک جدید ایران از قزاقستان تا گرجستان*، تهران: وزارت امور خارجه، چاپ دوم، ۱۳۸۴، صص ۹۰.

۲۲. فریده هیئت، «اسلامگرایی دوباره در قرقیزستان: جنسیت، فقر جدید و بعد معنوی»، ترجمه قاسم ملکی، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۹، بهار ۱۳۸۴، صص ۲۰۴-۱۸۳.
۲۳. سیداسدا... اطهری، «بحران هویت در اوراسیا: دینی، عرفی، ملی یا میهنی، *فرهنگ/اندیشه*، سال ۳، شماره ۹، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۰۴-۸۱.
۲۴. سید رسول موسوی، «حرکتهای اسلامی در آسیای مرکزی»، *فرهنگ/اندیشه*، سال سوم، شماره ۹، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۳۵-۱۰۵.